

بیغما

شماره پنجم

مردادماه ۱۳۳۰

سال چهارم

دکتر یارشاطر - لندن ✽

افسانه خلقت در آثار مانوی

۱- خلقت عالم

امروز بكمك آثار متنوعی که از ادبیات مانوی بزرگانهای مختلف پهلوی، پارسی، سغدی، ترکی، قبطی و چینی کشف شده میتوان فرضیه مانی را در باره آفرینش جهان چندان واضح و کامل دانست که تا چند سال پیش امکان پذیر نبود. از مهمترین این آثار نوشته های پهلوی و پارسی است که در ترکستان چین بدست آمده. مانویان پس از آنکه دامنه تبلیغ کیش خود را بدربار چین رساندند در سال ۷۶۳ میلادی بوسیله خاقان، که بر قسمت وسیعی از آسیای مرکزی فرمانروا بود قبایل او یغور را بدین مانوی درآوردند،

✽ آقای دکتر یارشاطر که از دوستان بسیار صمیم و عزیزماست اکنون دوره های عالیه را در انگلستان تحصیل میکند و بخردمندی، تمام نیرو و همت را در فسرانگسختن مصروف می دارد.

بی هیچ شائبه، یارشاطر در جهان علم و تحقیق از صاحب نظرانی بشمار خواهد آمد که این مملکت بوجود امثال آنان نیازمند است. از خداوند تعالی توفیقات ایشان را مسئلت میکنیم و از اینکه مقالاتی چنین پرمعنی و جذاب و بدیع بمجله فرستاده اند بتمام عموم خوانندگان سپاسگزاریم.

مجله بیغما

و کیش مانوی مذهب رسمی کشور خاقان شد، و این وضع تا سال ۸۴۰ که قبایل قرقیز این حکومت را بر انداختند دوام داشت، و زبان پهلوی و پارتی بصورت زبان مذهبی در آن کشور بکار میرفت. محفوظ ماندن نوشته های پهلوی و پارتی در ترکستان چین از برکت فعالیت بی مزاحمی است که مانویان در این کشور داشته اند (۱). این نوشته ها حاوی بعضی از آثار و نامه های خودمانی و هم چنین آثار تراجم پیشوایان و مبلغین نخستین مانوی است (۲). این نوشته ها، هم مذهب مانی را چنانکه وی آورده و پیروان وی درک میکرده اند بیا مینماید، و هم از زبانهای فارسی میانه باطلاعات ما بسیارمی افزاید.

اهمیت داستان آفرینش

داستان آفرینش در مذهب مانی اهمیت فوق العاده دارد، چه نه تنها حاوی نظرمانی درباره خلقت عالم و آدم است بلکه همه دستورات اخلاقی و اجتماعی مانی و هم چنین اعتقاد او درباره معاد و عاقبت جهان نتیجه مستقیم آن است، و درحقیقت فهم مذهب مانی و وحدت و پیوستگی دستورهای آن بدون توجه بفرضیه خلقت میسر نیست. این فرضیه بسیارمبسوط و پرشاخ و برگ و احياناً پیچیده است، چه مانی کوشیده است تا همه مسائل طبیعی و نجومی از قبیل: برخاستن ابر، فرود آمدن باران، سیر آفتاب، افزایش و کاهش ماه، جزرو مد دریا، رویش گیاه، تأثیر اختران و نظائر اینها را ضمن فرضیه خلقت پداسخ بگوید، و بخصوص آنجا که وارد مسائل نجومی و شرح طبقات زمین و آسمان و گاه شماری میشود تعقیدی بیشتر است.

اساس داستان خلقت

با وجود این بسط و تفصیل و احياناً ابهام و پیچیدگی، اساس این افسانه بسیار ساده است و توجه بیکدیگر دو نکته اساسی فهم آنرا بسیار آسان میسازد. مانی از توجه بکشکشی که از شوق بکمال از یکطرف، و میل بزشتی ازطرف دیگر در وجود آدمی است معتقد شد که در انسان دو نیروی مخالف نهفته است. از بسط این معنی باین نتیجه رسید که درعالم دو گوهر وجود دارد: یکی گوهرروشنائی و دیگری گوهر تاریکی. جهان ما از آمیزش این دو پدید آمده. میل آدمی بنیکی و تعلقش بزشتی از طرف دیگر از اینروست. گوهر روشنائی که اسیر ماده تاریک شده دائم برنج است و درطلب رهایی. اما گوهر ظلمت در حبس نور کوشاست. داستان خلقت در حقیقت ماجرای گرفتارشدن نور در چنگال ظلمت و کوشش نور در رهایی است. این نظر چندان تازه نیست، اما هم جامه مجازی که مانی بدان پوشانده بسیار بدیع و شیرین است و هم نتایجی که مانی بر آن مترتب ساخته، و با نظر موحدین تباین کلی دارد، بسیار جالب است.

جهان روشنائی و جهان تاریکی

مانی فرضیه خود را چنین آغاز نموده که از ازل در عالم دو گوهر وجود داشته است: گوهر روشنائی و گوهر تاریکی. هر دو قدیم و جاوید و مختار و از هرجهت مابین. گوهر روشنائی زیبا و نیکو کار و داناست، گوهر تاریکی زشت و بدکار و نادان. قلمرو روشنائی در شمال است و از هرجهت نامتناهی است مگر از جنوب که محدود بعالم تاریکی است. هر یک از این دو عالم را سلطانی است. سلطان جهان روشنائی زروان

است و امیر قلمرو تاریکی **اهریمن** (یا **آز**) ۳. جهان روشنائی مرکب است از «جونور» و «ارض نور». جونور پنج ناحیت دارد: فهم، عقل، فکر، اندیشه و اراده. (۴) ارض نور نیز پنج جزء دارد: فروهر، باد، روشنائی، آب و آتش که عناصر جهان روشنائی اند. در عالم تاریکی متقابلاً پنج مفاک هست که در آنها دود، باد سموم، ظلمت، آب عفن و آتش سوزان جای دارند (۵) هر يك از این پنج مفاک را امیری است اهریمنی بشکل دیو، شیر، عقاب، ماهی و افعی، و خود اهریمن همه این اشکال را در خود جمع دارد (۶). فلزات پنجگانه یعنی زر و مس و آهن و سیم و مفرغ، و مزه های پنجگانه یعنی شوری و ترشی و تندی بی طعمی و تلخی باین پنج مفاک وابسته اند. قلمرو روشنائی صفا و آرامش است. سرزمین تاریکی یکسر کین و جدال و شهوت. عالم تاریکی یادوزخ از دیوان مهیب و بدکار انباشته است که کارشان شهوت رانی و درندگی است.

در ازل که جهان مان بود، این دو عالم بخود میزیستند و از هم جدا بودند. آنگاه حادثه ای رخ داد که فاجعه خلقت را در میان آورد: گوهر ظلمت در ضمن حرکات دیو آسای خود بجهان روشنائی برخورد و از فروزیبائی نور خیره شد و دل در آن بست. پس درصدد برآمد تا قلمرو روشنائی را تسخیر کند و نور را در بر گیرد. زروان، شهریار روشنائی، بمقتضای طبع آماده جدال نبود. چون از خطر هجوم آز (اهریمن) آگاه شد ناچار برای مقابله با آن خدای دیگری از خود پدید آورد بنام **مادر زنده گان**. مسادر زنده گان نیز بنوبه خویش خدای دیگری از خود ساطع کرد بنام **هرمز** (۷) هرمزد، خداوند جنگ آزما. فرمان یافت تا دیوان ظلمت را براند. پس وی پنج عنصر نورانی را سلاح خود کرد و «آنها را بخود بوشید و آتش را در دست گرفت و باهریمن دیوان روی نمود» (۸). اما در کارزار، دیوان فائق آمدند و هرمزد شکسته شد و دیوان پنج فرزند او یعنی فروهر و باد و روشنائی و آب و آتش را که سلاح او بودند جدا ساخته بلعیدند و بدین نحو عناصر نور را در وجود خویش محبوس ساختند و بسزشتی خویش آلودند. هرمزد، شکسته و بی یاور، در قمر ظلمات مدهوش افتاد.

پس از زمانی هرمزد بخود آمد و فریاد برآورد و از مادر خود (مادر زنده گان) مدد خواست. مادر زنده گان از زروان در خواست که «بفرزندم یاور فرست چه کام ترا گزارد تا چنین بسختی افتاد» (۹). آنگاه زروان دوره دوم خلقت را برای نجات هرمزد دوررانی فرزندانش (عناصر نور) آغاز می کند. نخست خدائی بنام **دوست روشنائی** می آفریند که بنوبه خود خدای دیگری بنام **ماه ایزد** یا **سازنده بزرگ** پدید میآورد و این نیز خدای دیگری بنام **مهر ایزد** (ابن الندیم: روح الحیة) از خود متجلی میسازد که مهمترین خدای دوره دوم خلقت است. دوست روشنائی و مهر ایزد برای خلاص هرمزد بسر حد ظلمات زوان میشوند و ندا در میدهند و چون از وی پاسخ میرسد بشکست دیوان برمیخیزند. مهر ایزد باین منظور پنج فرزند از خود متجلی میسازد: **هان بد**، **ویس بد**، **زند بد**، **ده بد** و **پا هر گ بد** (خانه خدا، ده خدا، شهر خدا، کشور خدا، و نگاهبان کل) (۱۰). فرد جنگ آور در میان اینان ویس بد است که بفرمان مهر ایزد دیوان را می شکند و در زیر پا می سپرد

و پوست از تشنهان جدا میسازد و برخی را نیز در آسمان در بند می کشد .

بنای عالم

سپلی مهر ایزدبازده آسمان را از پوست دیوان ، هشت طبقه زمین را از گوشت ایشان و کوهها را از استخوان آنان بنا میسازد . از فرزندان مهر ایزد باهرگ بد بر سر آسمانها نشسته ورشته آنها را در دست دارد تا فرو و نریزند . مان بد ، مانند اطلس یونانیان ، طبقات زمین را بردوش دارد تا فرود نیایند . زنده نگاهبان چرخهای سه گانه آب و باد و آتش است که ذرات نور را که از اسارت ظلمت میروند بیالا میبرد . دهبذ ناظر رهایی ذرات نور است و در آسمان مسکن دارد .

از شکست اهریمن و دیوان تاریکی ، قسمت عمده عناصر نورانی که دیوان بلعیده بودند آزاد میشوند و مهر ایزد به بنای کواکب از این عناصر میپردازد . گردونه آفتاب را از آتش و نور و گردونه ماه را از باد و آب و ستارگان را از قسمتی از این عناصر که در نتیجه مجاورت با تاریکی مختصر آسیمی دیده بودند میسازد . باین ترتیب جهان ما بفرمان مهر ایزد و بکمک سازنده بزرگ ساخته و آماده میشود اما هنوز سیرو حرکت در آن نیست . (۱۲)

دوره سوم خلقت

با وجود شکست اهریمن و دیوان ، مقداری از عناصر روشنائی در دل ماده محبوس میماند و کاررهایی بیایان نمیرسد . از اینرو همه خدایان یعنی هرمزد و مادرزندگان و دوست روشنائی و سازنده بزرگ و مهر ایزد بجانب زروان رهسپار میشوند . ترجمه یکی از قصصات پهلوی که این قسمت داستان را در بردارد این است :

« ومهر ایزد و مادرزندگان بیالا نزد زروان رهسپار شدند ، و باهرمزد و دوست روشنائی و سازنده بزرگ برابر زروان بادب ایستادند ، و سر فرود آوردند و ژرف نماز بردند ، و گفتند : ترا نماز می بریم ای خدائی که بنیروی شکفت و کلام آفریننده ات مارا آفریدی ، و آرزو اهریمن و دیوان و پریان را بوسیله ما در بند کشیدی (... حال خدای دیگری پدید آور) و فرمان ده تا برود و زندانی برای دیوان بسازد و خور و مام را سیر و گردش بخشد ، و آن روشنائی و نیکی ایزدان را که نخست مغلوب آرز و اهریمن و دیوان و پریان شده بود و اکنون نیز بسته آنهاست ، و نیز آن روشنائی و نیکی را که در آسمان وزمین و مناطق آن محصور و برنج اندرند بکشاید و رهایی بخشد و راه باد و آب و آتش را بسوی عالم بالا بیاراید . » (۱۳)

آنگاه زروان دوره سوم آفرینش را آغاز میکند و چندین خدا بوجود میآورد که مهمترین آنها یکی روشن شهر ایزد (در آثار پارتی : ایزد نرسی) است . این خدا از ایزد پدید میاید تا « همانگونه که زروان شهریار عالم بالاست و همه جهان بالا را روشن میدارد ، روشن شهر ایزد نیز بر زمین و آسمان خدا و پادشا بود ، و دنیا را روشن بدارد ، و روز و شب پدید کند » (۱۴) . دیگر بهمن است که خدای معرفت است و منجی روان آدمی و حامی مذهب مانوی . دیگر مسیح تابان است که وظیفه ای نزدیک بوظیفه بهمن دارد .

سیرعالم و ظهور گیاه و حیوان

روشن شهر ایزد برای تصفیه ذرات نور از آلودگی ماه و رساندن آنها به عالم بالادستگاه جهان را مانند ماشینی بحرکت درمیآورد، باین ترتیب که ذرات روشنائی که از ماده تاریک استخراج میشوند در ستونی نورانی بنام ستون جلال گرد میمانند و از آنجا روز بروز بگردونه ماه منتقل میشوند. پس از پانزده روز که پیمانه ماه پر میشود روشنائی که در آن فراهم آمده بخورشید نقل میگردد. از اینروست که ماه پانزده روز افزایش مییابد و از هلال بپدر میروود و از آن پس کاهش مییابد و از پدر بحق میگراید. ذرات نور که در آفتاب جمیع میشوند از آنجا عاقبت به « بهشت روشنائی » میروند و باصل خویش میپیوندند.

روشن شهر ایزد برای آنکه مقدار بیشتری از روشنائی را اذدل دیوان بیرون بکشد تدبیری میاندیشد، باین معنی که خود را عریان بدیوانی که در طبقات آسمان در زنجیر بودند مینماید: بدیوان نر در صورت دختری زیبا و بدیوان ماده در صورت جوانی خوش اندام. از دیدن جمال روشن شهر ایزد « آرزو » در وجود دیوان نر برانگیخته میشود و نطفه آنان بر زمین میریزد، بعضی بر آب و بعضی بر خاک و باین نحو نوری که در وجود دیوان است پراکنده میشود (باران از اینجاست، و یا باعتباری عرق دیوان است). از آن قسمت که بر آب میریزد دیوی دریائی بوجود میآید که بدست و پد، فرزند مهر ایزد، کشته میشود: « و از آن بهری که بدریا افتاد آن دیو بدچهر هواناک و سهمگین پدید آمد، و از دریا بیرون خزید، و در عالم بگناهای آغاز نهاد پس مهر ایزد ازان پنج فرزند که آفریده او بودند ایزد چهار شکل (ویس بد) را فرستاد تا آن دیوان را در ناحیه شمال - از مشرق تا مغرب - در سراسر منطقه شمالی - فراگسترده و پای بسپرد و بیفکند و بر آن بایستد تا در جهان گناه نکند » (۱۵). ازان قسمت که بر خشکی میریزد پنج درخت میروید و از این پنج درخت سایر گیاهان بوجود میآیند که حاوی مقداری از عناصر روشنائی اند (تحریم آزردهن گیاه از اینروست). در نتیجه تجلی روشن شهر ایزد بر دیوان ماده، وهم چنین جنبش و دوران دوازده صورت فلکی (حمل و ثور و غیره) که دختران روشن شهر ایزدند، جنین این دیوان از آنها ساقط میشود (۱۶). از جنین این دیوان جانوران پدید میآیند که بسوق طبع بدرندگی و جدال و آمیزش میردازند و از بار و میوه درختان میخورند. ایشان اجداد حیوانات پنجگانه زمین اند یعنی: دوبا و چهارپا و پردار و فلس دار (جانوران آبی) و خزنده. در مقاله بعد ملاحظه خواهد شد که چگونه آدمی نیز بحیله اهریمن از این دیوزادگان بوجود میآید.

باین ترتیب، روشن شهر ایزد پس از آنکه دستگاه جهان را بمنظور تصفیه نور از ظلمت بحرکت میآورد و سیر آفتاب و ماه و صعود ذرات روشنائی را بسوی عالم بالا منظم مینماید، بسازنده بزرگ فرمان میدهد تا همانگونه که بهشت تازه ای برای اجتماع انواری که از چنگ ظلمت رهائی مییابند ساخته بود، (و این غیر از بهشت اصلی است که مقر زروان است)، زندان تازه ای نیز، خارج از طبقات زمین و آسمان، برای دیوان بسازد تا در پایان کار (قیامت) که همه روشنائی از وجود دیوان تاریکی منتزع شده است و بجهان ما دیگر نیازی نیست و «پاهرگ بد» رشته آسمانها را رها میکند و «مان بد»

طبقات زمین را از دوش می افکند و جهان فرو میریزد و آتش مهیب در آن در میگیرد ، دیوان برای ابد دران زندان نومجوس بمانند و تمدی بجهان روشنائی برای آنان دیگر میسر نباشد .

حواشی

- ۱ - رجوع شود به Le Manichéisme تألیف Quech صفحه ۶۵
- ۲ - مانی غیر از کتاب شاپورگان بقیه کتب خود را بسیریائی تألیف کرد ولی آثار او بزودی بسیاری زبانه از جمله پهلوی و پارتی ترجمه شد . راجع بآثار خودمانی رجوع شود به Leo Ecrtitures Manichéennes تألیف P. Alfarcic جلد دوم صفحات ۷۵-۱۷ . برای آثار تورفان بصفحات ۱۳۲ - ۱۲۹ از جلد اول و هم چنین به Puech صفحات ۲۹ - ۲۶
- ۳ - زروان و اهریمن اصطلاحات دین زرتشتی اند . شیوة مانویان این بود که در هر کشوری اصطلاحات معمول آن کشور را برای بیان کیش خود اقتباس میکردند تا فهم آن برای مردم آسان باشد . در ایران اصطلاحات خود را غالباً از دین زرتشتی گرفته اند . بنا براین باید متوجه بود که در برخورد باین اصطلاحات معانی خاصی که در مذهب زرتشت از آنها اراده شود بدین نیاید . نام سلطان عالم روشنائی در اصل سیریائی ABud-Raduta است بمعنی « پدر بزرگی » که در عربی به ابو العظمة ترجمه شده (رجوع شود بکتاب مانی تألیف Flugel صفحه ۶۵) و ابن الندیم ملک جنان النور یاد کرده (چاپ فلوگل صفحه ۳۲۹) . در آثار فارسی میانه بعنوانین زروان ، پدر روشنی ، پدر بزرگی ، پدر - نخستین و وهشتاو شهریار و جزان از آن یاد شده .
- ۴ - برای ملاحظه اصل سیریائی این اصطلاحات و بحث آنها رجوع شود به The Religion of the Manichees تألیف Burkitt صفحه ۱۹ و ۳۳
- ۵ - پنج عنصر نورانی را که در آثار فارسی میانه از آنها به پنج امشاسپند و یا پنج فرزند هرمزد یا پنج سلاح هرمزد تعبیر شده ابن الندیم چنین ضبط کرده : النسیم و الريح والنور و الماء و النار . فروهر ، نسیم ، لطیف ترین عنصر عالم روشنائی است و نظیر اثير (ether) است . نام عناصر ظلمت در الفهرست چنین است : الضباب (یا الدخان) الحریق و السموم و السم و الظلمة (چاپ فلوگل صفحه ۳۲۹) . همچنین رجوع شود به Recherches sur le Manichéisme تألیف Cumont ، جلد اول ، صفحات ۱۳-۷
- ۶ - ابن الندیم اهریمن را چنین وصف میکند : « رأسه كراس اسد و بدنه كبین تنین و جناحه كجناح طایر و ذنبه كذنب حوت و ارجله اربع كارجل الدواب . چاپ فلوگل صفحه ۳۲۹
- ۷ - در اصل سیریائی « انشاقدمیا » است بمعنی بشر نخستین . ابن الندیم « الانسان القديم » ضبط کرده . هر چند سر نوشت این خدا مجازاً سر نوشت آدمی را نشان میدهد نباید آنرا با « آدم » اشتباه کرد . از خلقت آدم در مقاله بعد بحث خواهد شد .
- ۸ - برای متن پهلوی این قطعه رجوع شود به Mittliranische Manicaica

aus Chinesisch Turkestan تألیف F.C. Andreas و W. B. Henning، جلد اول،
صفحه ۱۳. کتاب فوق در سه جلد حاوی قسمت عمده ای از مهمترین آثار مانوی بزبانهای پهلوی
ویارتی است با ترجمه آلمانی و توضیحات و حواشی. در این مقاله سعی شده است مطالب
حتی المقدور بر اساس آثار فارسی میانه باشد.

۹ - برای متن یارتی این قطعه رجوع شود بکتاب فوق، جلد سوم، صفحه ۴۵

۱۰ - در باب فرزندان مهرایزد و بعضی متون پهلوی راجع بآنها رجوع شود به
جاکسن، کتاب فوق، صفحات ۳۱۳ - ۲۹۶

۱۱ - رجوع شود به « شکندگمانیک و بیچار » چاپ West فصل شانزدهم
صفحه ۱۶۸

۱۲ - راجع بساختمان عالم رجوع شود به Mir · Man تألیف اندره آس و هنینگ

جلد اول صفحه ۵ و بعد. همچنین به جاکسن، کتاب فوق، صفحات ۶۴-۲۲-۲۹۵-۲۷۱
و به A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony در Bsoas سال

۱۹۴۸ و به Handschriftenste · · · Il تألیف F · W · K · Muller صفحات
۴۳ - ۳۷

۱۳ - برای متن پهلوی رجوع شود به Mir · Man صفحات ۸ - ۵ از جلد اول،

۱۴ - همان کتاب صفحات ۹ - ۸

۱۵ - همان کتاب صفحات ۱۵ - ۹

۱۶ - برای متن پهلوی رجوع شود بدنباله قطعه فوق.

پروین تکین بامداد

اسفند ۱۳۲۹

بدل گویم ...

چه وصف یارنا اغیار گویم ؟	بدل گویم هر آنچ از یار گویم
طیبی باید و حالت شناسی	که حال این دل بیمار گویم
چه با این بیدلان گویم غم دل	چه با آن صورت دیوار گویم
لبار عمری فرو بندم از آن به	که با نامحرمان اسرار گویم
خماری نرگسشرا شیوه خوشتر	که هم در خلوت خممار گویم
سخن با بیخبر گفتن چه حاصل	و گر هر نکته را صد بار گویم
بجز شب زنده داران را نشاید	که راز دیده بیدار گویم
سخن بی قدر گردد، عمر ضایع	اگر با بیدل از دلدار گویم